



سه شنبه
۱۴ تیر ۱۳۹۰
شماره ۹

هفته نامه فرهنگی، خبری
مدرسه دانشجویی قرآن و عترت
دانشگاه تهران



به نام سلام اینجا مدرسه قرآنی است

جواد مذحجی

اینجا مدرسه قرآنی است
جایی فراتر از مکان
آنسو تر از زمان
قطعه ای از زمین
که عطر بهاری اش هر رهگذری را گیج می کند

اینجا مدرسه قرآنی است
در این ولایت همه خندانند
همه چیز آفتابی و پرتقالی است
همه هستند، هیچ کس هم ممنوع الحضور
نیست

اینجا مدرسه قرآنی است
آن مرد آمد
آن مرد از راه دور آمد
آن مرد با قرآن آمد
آن مرد لبخند بر لب داشت
او مأموریت دارد که همه ما را با پرواز ۱۱۴
روانه ملکوت کند

اینجا مدرسه قرآنی است
دیروز ابلیس را دیدم
که پشت در قنبرک زده بود
بیچاره کلی حقه های ۲۰۱۲ روی دستش باد
کرده بود
همه از کنار بساطش می گذشتند
بی آن که کسی حتی نگاهش کند
من هم اگر محض خاطر آن آشنایی قدیمی
نبود شاید نمی شناختمش

اینجا مدرسه قرآنی است
باب اینجا به روی همه باز است
تو هم می توانی وارد شوی
فقط کافی است که بچرخانی
دستگیره را می گویم

اینجا مدرسه قرآنی است
اینجا همه چیز قرآنی است
همه از قرآن می گویند
همه به قرآن عمل می کنند
حتی شوخی ها هم قرآنی است

اینجا مدرسه قرآنی است
در جغرافیای این خطه
کرسی استاد، شمال شرقی ترین نقطه است
جایی مثل خراسان
مثل صحن حضرت رضا

اگر حواست جمع باشد
اگر شمال و جنوب را بدانی

اینجا مدرسه قرآنی است
مرد از راه دور آمده، هنوز ایستاده است
او همیشه ایستاده است
و من یقین دارم که او رهایمان نخواهد کرد
و ما را با خود خواهد برد
هر چند که از پا افتاده باشیم
هر چند که در آزمون شرکت نکرده باشیم
یا حتی اگر در کلاس غیبت کرده باشیم
....
او ما را خواهد برد
و تنها یمان نخواهد گذاشت
....
دلم خاقان چین دامنش باد
شهید گوشه پیراهنش باد

پیشخوان

کلاس های تابستانی کلید خورد

دور جدید آموزش تدبّر در قرآن با محوریت جزوه جدید در قالب دو کلاس این هفته آغاز می شود. کلاس آقای رضازاده بعد از ظهر امروز و کلاس آقای چیت چیان صبح فردا برگزار خواهد شد.

گلیه

پس از چند هفته اقبال، به نظر می رسد علاقمندی به همکاری با کاشف کاهش یافته است. علت این امر البته قابل بررسی است.

بازهم گلیه

مسئول واحد آموزش مدرسه دانشجویی از این که در شماره قبل کاشف خبری از این واحد منتشر نشده از دست اندرکاران این هفته نامه به شدت گله کرد.

بسم الله

فریادرس بیچارگان و درماندگان، پناه گریختگان، نگهبان عصمت طلبان پیامبر ماست.
در ماه او بر تو وارد می شویم، خداوند!
بر محمد و آل محمد (صلی الله علیه و آله) درود فرست و ما را مطیع پیامبرت قرار ده.

کاشف

مریم فردوسی

خانوادگانه

روش برخورد با دنیا

مردم در دنیا دو دسته اند:

یکی آن کس که در دنیا برای دنیا کار کرد و دنیا او را

از آخرتش بازداشت، بر بازماندگان خویش از تهیدستی
هراسان، و از تهیدستی خویش در امان است، پس
زندگانی خود را در راه سود دیگران از دست می دهد.
دیگری آن که در دنیا برای آخرت کار می کند و نعمت های
دنیا نیز بدون تلاش به او روی می آورد، پس بهره هر

نهج البلاغه حکمت ۲۶۹

خانوادگانه

زیر پوست شهر

— جواد مذحجی

یا الطاف من کل لطیف

چندی قبل برای رفتن به محل کار، سوار تاکسی شدم. همین که روی صندلی جلوی تاکسی نشستم، آینه ماشین توجه مرا به خود جلب کرد. در قسمت بالای آینه کاغذی نصب شده بود که بر روی آن روایتی از حضرت امیر (علیه السلام) با این مضمون نوشته شده بود: «بهترین، زیباترین و با ارزش ترین کارها کاری است که برای خدا باشد.» در قسمت زیرین آینه، کاغذی دیگر با این نوشته چسبانده شده بود که: «کسی که پول ندارد، کرایه ندهد. در صورت نیاز، پول دستی برای رسیدن به مقصد هم داده می شود.» ناخودآگاه سرم به سمت راننده تاکسی چرخید. مردی میانسال با محاسنی جوگندمی و چهره ای آرام و رنج کشیده.

وقتی راننده از من، مسیر صحیح را پرسید، متوجه شدم که اهل این منطقه از شهر نیست. دیگر درنگ نکردم، سر صحبت که باز شد فهمیدم که این بنده خدا برای کمک رسانی به خانواده ای نیازمند از آن سوی شهر به اینجا آمده است. دوباره در چهره اش نگاه کردم، علی الظاهر به نظر نمی آمد تحصیلات خاصی داشته باشد، این که مثلاً «مدیریت استراتژیک» بداند و یا از «نانو تکنولوژی» سر در بیاورد، یا مثلاً «لمعه و مطول» خوانده باشد و یا حتی جزوه «حمد ۵» را به عمرش دیده باشد. اما علی الباطن آموزه نورانی و به جان نشسته امیرالمؤمنین (علیه السلام) را نه تنها نصب العین خود قرار داده، بلکه شدیداً بر عمل کردن به آموخته هایش اصرار داشت.

حیف که به مقصد رسیدیم و من بالاجبار باید محضر پر فیض این بنده خوب خدا را ترک می کردم.

صدای مرشد زورخانه از طریق رادیوی ماشین در فضا شنیده می شد: «اول و آخر کار مردان به خیر!»
حق یارتان!

نداشتیم. آخر برادر! در انجمن شاعران، دم از جنگ و جناح می زنند؟! ای بابا، برادر! گل و پروانه و شمع و شراب را برای همین روزها گذاشته اند کمی شاعرانه تر. مثلاً شما منتقد شعر هستید.

راستی این جا انجمن خوشه چنان نشست ادبی سوره مبارکه بینه است. شما برادر از مختار شروع کردید و به سراغ بن شمیم رفتید بعد از سه کنجی سر درآوردید. در آنجا شطرنجی بازی کردید و کیش و مات هم شدید و در آخر دم از بادام و این حرفها زدید. اول قضیه بادام را برایمان بگویید بعد. حیف نیست توی این روزگار که توی خوشه چینان لیوان آبی دست ما نمی دهند گلویتان را خشک می کنید. راستی اینجا انجمن خوشه چینان نشست ادبی سوره مبارکه بینه است. باز هم معرفت برادر زارعیان که متنی تلاوت کردند. برادران دیگر که ... بماند. حداقل متن هایی با الهامات الهی بخوانید، بابا! خواهران را الگو قرار بدهید.

خواهران دستتان درد نکند، خدا قوت، منتظر پیشرفت های روز به روز شما هستیم. جلسه بعد با متن هایتان زلزله کنید (اذا زلزلت الارض زلزالها) شاید طبع شعری برادران از خواب بیدار شود (واخرجت الارض اطفالها).

خودم که فکر کردم دیدم ندای درونی ام راست می گوید. به حق خوشه چینی وفا نکردم اگر در متنم از برادران حرفی نیاورم. دست برادران درد نکند که از این به بعد کار نوشتن ما را راحت کردند آنقدر کارهای برادران جالب هست که اگر تمام درختان را قلم کنیم و تمام دریاها را مرکب، باز کم می آوریم. از طرفی هم دست خواهران درد نکند که این فرصت را به برادران می دهند تا در متنهایشان عرضه اندام کنند. حالا که این قرعه به نام من افتاده فرصت را غنیمت می شمارم و شروع می کنم.

اینجا انجمن خوشه چینان، نشست ادبی سوره مبارکه بینه

برادران دستتان درد نکند برق را که درست کردید فکری هم به حال کولر بکنید. اگر همین جوری ادامه بدهیم طبع شعری گرم خواهران یخ می زند آن وقت ...

راستی اینجا انجمن خوشه چینان نشست ادبی سوره مبارکه بینه. فکر کنم که متن های ادبی خواهران مثل لالایی برای برادران است. چون در انتهای سالن برادری در حال چرت زدن به سبک خوشه چینان بود.

راستی این جا انجمن خوشه چینان نشست ادبی سوره مبارکه بینه است. برادر چیت چیان از شما دیگر توقع

خوشه چینان

خواهران! برادران!

■ اگر گزارش نشست سوره بینه چندان برایتان بینه نبود هیچ تعجب نکنید. بالاخره «لایستوی» آنان که در نشست حضور دارند با آنان که ندارند. بعد هم برای بینه شدن خیلی چیزها باید بتوان بین هست و نیست ها تمایز قرار داد:

— مهرناز انصاری

به نام تک خالق خوشه های زرین وحی در این فکر بودم که متنم را با شعری از حضرت دوست آغاز کنم و بعد به سرعت به سراغ گزارشی در مورد سوره مبارکه بینه بروم. در همین حین ندایی درونی به سراغم آمد و گفت: «آخه تو اسم خودت رو می داری دوست؟! به تو هم می گن خوشه چین؟!»

گفتم: «مگه چی شده؟ چه کار خطایی کردم؟»
گفت: «حامی آقایان تو رو مشغول زنبه (!) کرده اون وقت تو نمی خواهی تو متننت حرفی از اونا بیاری؟!» با

